**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021020**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک نکته‌ای در تکمیل عرائض سابقمان عرض کنم و آن اینکه ما عرض می‌کردیم کثرت استعمال، استعمالات کثیره می‌تواند معنای حقیقی را مشخص کند با توضیحاتی که گذشت. ما عرض کردیم در کلمات عادی بیشتر کلمات معنای حقیقی به کار می‌رود تا عبارت‌های شاعرانه و ادبی. روی همین جهت مناسب هست برای کشف معنای حقیقی بیشتر به کلمات عادی مراجعه بشود تا کلمات ادیبانه، روی همین جهت برای کشف معانی الفاظ روایات کارسازتر از آیات قرآن است، چون آیات قرآنی جنبۀ ادبی به هر حال درش وجود دارد البته متن قرآن شعر نیست ولی یک متن ادبی هست و این متن ادبی معانی مجازی درش بیشتر از متن‌های عادی است. در روایات هم روایاتی که گفت‌وگوهای عادی را دربر دارد این باز کارسازتر هست بر خلاف روایاتی که خطبه‌ها را در بر دارد، روایاتی که زیارات را در بر دارد احیانا خیلی وقت‌ها، البته یک تفاوتی بین بعضی از روایات از جهت دیگری وجود دارد که احیانا ممکن است ما را با مشکل مواجه کند آن بحث این هست که در خطب و زیارات نقل به معنا کمتر اتفاق می‌افتد، تحفظ بر لفظ وجود دارد، از این جهت این خطب و زیارات و همچنین آیات قرآن مفیدتر هست ولی از یک جهت دیگری و آن بحث میزان تجوز معنای مجازی به کار رفته در کلام از آن جهت کلمات عادی بهتر است، البته یک نکته‌ای را هم ضمیمه بکنم آن این است که، یک موقعی اقتراح سیوطی را نگاه می‌کردم، اقتراح سیوطی در اصول نحو است، یک علمی به نام اصول نحو تدوین شده شبیه اصول فقه، البته خیلی از بحث‌هایش بی‌خود است چون تدوین کننده‌هایش قائل به قیاس بودند در نحو هم مبانی قیاس و امثال اینها را به وفور مطرح کردند، ولی یک سری نکات قابل استفاده‌ای هم توش هست، مثلا آنجا یک بحثی داشت که در کلمات عرب تا آخر قرن ۲ به کلمات اعراب چه شهری چه بدوی می‌شود تمسک کرد تا آخر قرن ۴ هم به اعراب بدوی می‌شود استشهاد کرد، چون هنوز دست نخورده آن ادبیات عرب باقی بودند و به این شکل مطرح می‌کنند. البته ما در این بحث‌ها خیلی برایمان این مطلب مهم نیست که این ادبیات عربی اصیل باشد یا ادبیات عربی غیر اصیل باشد، بالأخره ما برای کشف معانی قرآن بخواهیم دنبال کنیم خب ادبیات عربی اصیل باید باشد ولی واژه‌هایی که در روایات به کار رفته ممکن است این واژه‌ها، واژه‌هایی باشد که دخیل باشد در کلام عرب و بعد از اسلام وارد شده باشد آن خیلی مهم نیست ما می‌خواهیم معانی روایات را درک بکنیم، حالا این معانی روایات چه الفاظی که در این معانی به کار بردند الفاظ اصیل عربی باشد، غیر اصیل عربی باشد، ما دلیل نداریم ائمه علیهم السلام کلمات دخیل به کار نمی‌بردند بلکه بعضی‌ها می‌گویند خود حضرت امیر بعضی کلمات را وارد ادبیات عرب کردند، من در بحث فقه به تناسب این روایت قالونیه که مطرح می‌کردم کلمۀ قالون به معنای خوب و نیک را می‌گویند حضرت امیر وارد زبان و ادبیات کرده که اصلش رومی یونانی است، حضرت امیر آن را به کار بردند. یا مثلا کلمۀ نیرزونا این را، یا مهرجونا که در روایتی منسوب به حضرت امیر نقل شده می‌گویند این واژه‌ها را حضرت امیر وارد ادبیات عرب کرده، علی ای تقدیر ما دلیل نداریم که ائمۀ معصومین علیهم السلام واژه‌های دخیل را به کار نمی‌بردند، یک روایتی هست در کافی سؤال می‌کند راوی از امام علیه السلام که مردم می‌گویند پاداش روزۀ ماه رمضان در شب قدر داده می‌شود، امام علیه السلام می‌فرمایند که نه پاداش شب عید فطر داده می‌شود، ان القاریجار انما تعطی اجرته عند فراقه من العمل و شبیه این مضمون دارد، کلمۀ قاریجار همچنان که مرحوم شیخ بهایی فرمودند معرّب کاریگر هست، کارگر هست که تبدیل به قاف شده مثل کاشان که در تعریب می‌شود قاسان، جیم تعریب گاف هست، مثل جرجان تعریب گرگان، حرکات مصوت‌های کوتاه تبدیل می‌شود به مصوت بلند هم طبیعی است کاریگر، قاریجار، اینها خب طبیعی هست که این واژه در ادبیات آن دوره به کار رفته بوده و ائمه علیهم السلام هم آن را به کار می‌بردند و معلوم هم نیست که نقل به معنا شده باشد، ممکن است خود امام علیه السلام هم آن معنا را به کار می‌برده. حالا به تناسب یک چیزی را عرض بکنم، یک موقعی این به نظرم در جرعه هم هست این جملۀ معروفی که از مرحوم میرزا مهدی اصفهانی نقل شده که ایشان در عالم رویا حضرت ولی عصر را دیدند و حضرت فرمودند طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت مساوق لانکارنا، این جمله بندی، جمله‌بندی جدیدی است، روایات اهل بیت علیهم السلام با کلمۀ مساوق، معارف، اینها همه تعبیرات جدیدی است، حاج آقا آنجا تعبیر می‌کردند که خب امام زمان مال زمان کنونی بوده در زمان کنونی با ادبیات امروزی صحبت کرده، حالا اگر از جهات دیگری کسی مناقشه نداشته باشد و امثال اینها در این جهت مشکلی ندارد، خب امام زمان با میرزا مهدی اصفهانی به زبان امروزی صحبت کرده، ولی این طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت را اگر امام صادق نقل بکنیم ازشان خب می‌گوییم این خودش قرینۀ عدم اصالت هست، که من در مورد روایت عنوان بصری که به عنوان روایت نقل شده عمدۀ تکیه‌ام تفاوت نظام واژگانی‌اش با نظام کهن است، ادبیاتش متأخر است، این فرض این است که امام صادق این روایت را بیان کرده، ادبیات ادبیات کهن نیست، ولی خب این اشکال به عبارت که نقل شده مرحوم میرزای اصفهانی از حضرت ولی عصر نقل می‌کنند این وارد نیست خب امام زمان ادبیات امروز صحبت کرده، ما دلیل نداریم که امام زمان حتما به عربی قدیم صحبت می‌کند، عربی امروزی صحبت کردند، اشکالی ندارد. عرض من این هست که ائمه علیهم السلام لازم نیست همۀ الفاظشان الفاظ کهن باشد، البته یک چیزی کلا ائمۀ ما مقید بودند سعی می‌کردند یک سری واژگان جدیدی که یک مقدار متفاوت با واژگان قرآنی هست باهاش مبارزه کنند، سعی کنند در کلماتشان از واژگان قرآنی زیاد استفاده کنند، یک نوع حفظ واژگان قرآنی به توسط روایات صورت گرفته، به نظرم این خودش یک زمینۀ تحقیقی هست که دنبال بشود که ائمۀ معصومین برای حفظ قرآن چه فعالیت‌هایی را انجام دادند که یکی از آنها همین هست که یک روایتی هست راوی می‌آید از امام علیه السلام مطلبی سؤال می‌کند، امام علیه السلام پاسخ می‌دهند بعد راوی می‌گوید الست زعمت لی کذا، زعمت را، زعم در اصطلاح قرآنی و اصطلاح قدیم عربی به معنای قول کذب هست ولی در زمان ائمۀ معصومین زعم به معنای قال به کار می‌رفته، در بعضی روایات هست می‌گوید که زعم محمد بن ابی حمزه لی یا لنا، زعم محمد بن ابی حمزه، آن «ل» که «ل» تبلیغ هست که مربوط به قال هست آن را هم در اینجا به کار برده چون زعم را به معنای قال به کار برده. ولی این اصطلاح اصطلاح متأخر بوده، اصطلاح قرآنی نبوده. راوی به امام علیه السلام عرض می‌کند الست زعمت لی کذا قال لا. گفت زعمت لی کذا، باز امام می‌گوید نه، بعد راوی می‌گوید الست قلت لی کذا، راوی می‌گوید نعم، الا تعلم ان کل زعم فی القرآن کذب، امام علیه السلام سعی می‌کند که واژه‌های به کار رفته در زبان مخاطب را بیشتر قرآنی کند که با ادبیات قرآن بیشتر مأنوس باشند، ادبیات جدید. این یک نوع در واقع تلاش برای حفظ ادبیات قرآن در گفت‌وگوهاست، البته اینجور نیست که در همه جا هم واژه‌هایی که ائمه به کار می‌بردند حتما باید در قرآن باشد آن معنایی که در قرآن باشد به کار رفته باشد، مثلا یکی از تعبیراتی که در قرآن به یک معنا بوده ولی بعدا معنایش تغییر کرده کلمۀ شهید هست، شهید در قرآن به معنای شاهد است، ولی شهید در اصطلاح بعدی به معنای مستشهد فی سبیل الله به کار می‌رود و این است که تعبیر در مورد حضرت زهرا ان فاطمة صدیقة شهیدة هیچ ما، این ظاهرش این هست که به همان معنایی که در زمان امام کاظم علیه السلام متداول بوده به آن معنا به کار رفته، اینکه در قرآن شهید به معنای شاهد هست دلیل بر این نیست به خصوص ان فاطمة صدیقة شهیدة در مقام بیان اینکه روز قیامت آن شهید و شاهد بیشتر ناظر به مقام قیامت هست که در مقام قیامت گروه‌هایی هستند که گواه بر اعمال امت هستند، ان فاطمة صدیقة شهیدة ظاهرش ناظر به این نیست که فضای آخرت باشد و امثال اینها، به همان اصطلاحی که در روایات کلمۀ شهید به کار می‌رفته که مستشهد فی سبیل الله هست به کار می‌رود، اینها را باید با همدیگر دقت کرد که نکاتی هست که دخالت دارد در فهم کلمات ائمۀ معصومین علیهم السلام. این یک نکاتی در تکمیل عرائض سابق من.

اینجا ما رسیدیم به بحث انصراف، ما عرض کردیم ما یک سری پدیده‌هایی داریم که این پدیده‌ها در دلالت الفاظ دخالت دارند، یکی از آنها انصراف بود، یکی از اینها تعدد دال و مدلول هست، یکی از آنها تقدیر هست، تقدیر لفظی، یکی از آنها تقدیر معنوی هست. این اصطلاحات را می‌خواهم معنا کنم و ارتباطشان را با هم بیان کنم. قبل از آنکه به معنای این اصطلاحات بپردازیم اشاره به این نکته مفید هست که الفاظ را که انسان می‌شنود یا در یک کتاب لفظ مکتوب را که می‌خواند این الفاظ در ذهن انسان خود لفظ ابتداء جای‌گیر می‌شود، از این لفظ به معنایش انسان پی می‌برد، یعنی در ذهن انسان ما یک مرحله ادراک لفظ هست، یک مرحله ادراک معنا که مترتب بر ادراک لفظ است، حالا در جایی که یک جملۀ کامل هم وجود داشته باشد ما ابتدا یک مرحلۀ قضیۀ ملفوظه هست که در ذهن مدرک انسان هست، این قضیۀ ملفوظه دال بر قضیۀ معقوله هست، و آن قضیۀ معقوله خودش دال بر آن معنای خودش است، پس ما مراحلی داریم. حالا تقدیر که عرض کردیم، تقدیر لفظی این هست که گاهی اوقات یک قضیه‌ای قبلا در ذهن سائل وجود داشته است، در ذهن مخاطب وجود داشته است، ما احیانا می‌آییم بعضی از اجزاء آن قضیه‌ای که در ذهن مخاطب وجود دارد را تغییر می‌دهیم یک قضیۀ جدید تشکیل می‌دهیم. و آن اجزائی که در ذهنش وجود دارد، آن که ثابت هست را تغییر نمی‌دهیم، مثلا مثال معروف ابن مالک ففی جواب کیف زید قل دنف فزید استغنی عنه اذ عرف، سائل کیف زید را به کار برده، در ذهن سائل کیف و زید به عنوان یک قضیۀ ملفوظه وجود دارد، مجیب برای اینکه جواب بدهد دنف را به جای کیف به کار می‌برد، می‌گوییم زید دنف، زید را به کار نمی‌برد، به دلیل اینکه در ذهن سائل لفظ زید وجود دارد و اکتفا می‌کند به حضور لفظ زید در ذهن سائل برای جمله‌بندی که می‌خواهد به ذهن سائل منتقل کند. متکلم در صدد این هست که یک قضیۀ ملفوظه‌ای را در ذهن سائل پدید بیاورد، وقتی بعضی از اجزاء این قضیه‌ای که من در صدد پدید آوردنش هستم در ذهن سائل وجود دارد می‌توانم آن اجزایی که وجود ندارد را فقط ذکر کنم. یا اینکه بعضی از الفاظ قبلا وجود ندارند ولی با به کار بردن الفاظ دیگر به دلیل ملازمه‌ای که بین این دو لفظ وجود دارد با شنیده شدن یک لفظ، لفظ دیگر به ذهن خطور می‌کند، من می‌گویم بچه‌ها استکان‌ها را و، مواظب باشید این استکان‌ها نشکند و، نعلبکی را که با کلمۀ استکان خیلی وقت‌ها همراه هست آن را ذکر نمی‌کنم اکتفا می‌کنم به اینکه بین کلمۀ استکان و نعلبکی تلازم، بین الفاظ استکان و نعلبکی تلازم وجود دارد. علی ای تقدیر ما غرضمان از تکلم ایجاد لفظ در ذهن مخاطب است، اگر لفظ از قبل در ذهن مخاطب حضور داشته باشد یا به وسیلۀ شنیده شدن لفظ دیگر آن لفظ به ذهن مخاطب بیاید احیانا نیازی نیست ما لفظ را به کار ببریم. این تقدیر لفظی است.

یک بحث دیگری داریم تقدیر معنوی، تقدیر معنوی جایی هست که معنا در ذهن مخاطب حضور دارد، چطور؟ ببینید گاهی اوقات ما یک، حالا مثال معروف که در مورد تقدیر معنوی به کار می‌رود بحث‌های فرض کنید بعد و قبل هست که در جلسۀ قبل اشاره کردم، من می‌گویم لله الامر من قبل و من بعد، من الآن زمان کنونی است، زمان کنونی این را تصورش را در ذهنم دارم، همین که تصور معنای کنونی در ذهن من و مخاطب هست همین مقدار کافی هست برای اینکه مضاف الیه را من نیاورم، بحث لفظ کنونی نیست، یک موقعی من می‌گویم لله الامر من قبل و من بعد، به اعتبار اینکه قبلا لفظ را ذکر کردم آن را نمی‌آورم، آن تقدیر لفظی است. یکی از مثال‌های تقدیر لفظی آیۀ شریفۀ «وَ الْحافِظينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذّاكِرينَ اللّهَ كَثيرًا وَ الذّاكِراتِ». «وَ الْحافِظينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ» اینجا یعنی الحافظات فروجهن به اعتبار لفظ مشابه‌اش که فروجهم هست، فروجهن را من ذکر نکردم که قسمتی‌اش موجود هست قسمتی‌اش بازسازی می‌شود به تناسب حافظات. «وَ الذّاكِرينَ اللّهَ كَثيرًا وَ الذّاكِراتِ»، الله کثیرا را در الذاکرات را ما حذف می‌کنیم به دلیل اینکه الله کثیرا در الذاکرات به کار رفته، اینجا یک لفظی قبلا به طور کامل یا مشابه‌اش وجود داشته که آن لفظ دال بر لفظ مورد نظر ما هست و آن لفظ مورد نظر ما به وسیلۀ آن لفظ قبلی در ذهن سائل شکل می‌گیرد و دال بر معنای خودش خواهد بود. ولی تقدیر معنوی این نیست، تقدیر معنوی در جایی است که معنا در ذهن سائل حضور داشته باشد، حالا حضور معنا در ذهن سائل گاهی اوقات به این شکلی هست که عرض کردم که لله الامر من قبل و من بعد، یا یک نمونۀ دیگرش بحثی دارند آقایان که آیا به تناسب بحث اینکه آیا می‌شود لفظ را در خودش به کار برد؟ استعمال لفظ در شخص لفظ، یک بحثی در کفایه دارد. حاج آقا اینجا اشاره به این نکته می‌فرمودند که گاهی اوقات آن پدیده خودش حضور دارد بما انه. من دارم اینجا یک منظرۀ زیبا را نگاه می‌کنم می‌گویم زیباست، این زیباست مبتدایش محذوف است، زیباست چون تصویری که دارم نگاه می‌کنم این تصویر در ذهن من شکل گرفته، این تصویر در قضیۀ معقوله وجود دارد، من دیگر اینجا قضیۀ ملفوظه در ذهنم شکل نمی‌گیرد، مستقیما آن قضیۀ معقوله را تشکیل می‌دهم، یعنی به دلیل حضور تصور این پدیده‌ای که وجود دارد دیگر مستقیما قضیۀ معقوله را شکل می‌دهم، از طریق قضیۀ ملفوظه به قضیۀ معقوله نمی‌رسم، یعنی این تصویری که من در ذهنم هست که دال بر آن واقعیت خارجی است آن موضوع قضیه است محمولش را هم به وسیلۀ این لفظی که به کار بردم که زیباست به او دلالت می‌کند، بنابراین قضیۀ معقولۀ من از یک تصوری که از غیر طریق لفظ به او رسیدم که موضوع قضیه را تشکیل می‌دهد، و از یک تصوری که از طریق لفظ به او رسیده‌ام تشکیل می‌شود. حاج آقا می‌فرمودند که در مثلا، گاهی اوقات من لفظی بخواهم در خود لفظ به کار ببرم چون لفظ را الآن من تلفظ کردم خود لفظ تصورش به ذهن من آمده دیگر، من نیازی نیست که حضور نفس المعنیٰ هست، نه حضور تصور المعنیٰ. این را هم از این باب می‌دانستند، حالا تحلیلش دقت بفرمایید ملاحظه می‌فرمایید که چجوری باید در اینجا بیان کرد. غرض من این هست، یا مثلا بحث تقدیر معنوی یکی از مثال‌هایش بحث تضمین و اشراب است، که حالا مفصل ما در مورد تضمین و اشراب بحث خواهیم کرد حقیقتش را. اجمالش را الآن عرض بکنم تضمین یا اشراب از مقولۀ تقدیر معنوی است، من می‌گویم سمع الله لمن حمده، کلمۀ سمع به معنای شنیدن است، شنیدن ملازمه دارد با استجابت، به دلیل ارتباط معنای شنیدن با استجابت ما معنای استجابت را از کلمۀ سَمِعَ می‌فهمیم، سَمِعَ دال بر سَمْعْ است، تصور سَمْعْ و شنیدن با استجابت همراه هست، در مقام شکل‌گیری قضیۀ معقوله استجابت حضور دارد هرچند در مقام قضیۀ ملفوظه فقط سمع وجود دارد. بحث تقدیر معنوی مربوط به مرحلۀ شکل‌گیری قضیۀ معقوله است، بر خلاف تقدیر لفظی که در مرحلۀ شکل‌گیری قضیۀ لفظیه است و اینها با همدیگر فرق دارد. حالا بحث سر این هست که انصراف مربوط به مرحلۀ قضیۀ لفظیه است یا مربوط به مرحلۀ قضیۀ معقوله است، قضیۀ ملفوظه است یا قضیۀ معقوله، این یک نکته‌ای هست که می‌خواهیم تحلیل کنیم. برای تحلیل این قضیه من یک نکته‌ای را الآن به عنوان مقدمه الآن وقت گذشته فقط من طرح بحث بکنم این را فردا صحبت می‌کنیم. ما در مورد انصراف، انصراف از یک جهت در مقابل اطلاق است، جملۀ ما گاهی اوقات اطلاق دارد، گاهی اوقات انصراف به یک معنا دارد، برای فهم حقیقت انصراف حقیقت اطلاق باید فهمیده بشود. انصراف از یک جهت دیگر در مقابل القای خصوصیت و تنقیح مناط است، انصراف این هست که جایی که لفظ ما عام است ولی معنایی که ما می‌خواهیم از جمله بفهمیم خاص است، القای خصوصیت برعکس است، لفظ خاص است، معنای فهمیده شدن عام است، یا تنقیح مناط، حالا در مورد القای خصوصیت و تنقیح مناط و فرق اینها هم بعدا صحبت خواهیم کرد. ما این چند تا چیز را با همدیگر کنار هم باید قرار بدهیم تا بتوانیم اینها را بفهمیم. انصراف از یک طرف با اطلاق باید مقایسه‌اش بکنیم، از یک طرف انصراف را با القای خصوصیت و تنقیح مناط. در مورد رابطۀ انصراف با اطلاق این را الآن اشاره بکنم جلسۀ بعد بیشتر توضیح می‌دهم آن این است که اطلاق مربوط به مرحلۀ قضیه است نه مربوط به مرحلۀ مفاهیم افرادی، ما این را در جای خودش توضیح دادیم که افراد قضایای افراد، الفاظ افرادی و مفاهیم افرادی در آن مرحله اطلاق مطرح نیست، اطلاق مربوط به جمله است، و انصراف هم مربوط به جمله است، این اجمال قضیه، حالا توضیح بعدی‌اش را جلسۀ بعد می‌دهم. هم در مورد انصراف هم در مورد اطلاق یک نکتۀ دیگر هم هست که وقت گذشته فقط اشاره کنم باز هم توضیحش را فردا می‌دهم آن این است که آیا ما در مورد القای خصوصیت و تنقیح مناط یک موقعی این مطلب را مدعی بودیم که القای خصوصیت در جایی هست که متکلم از لفظ مثالیت اراده کرده است، تنقیح مناط مربوط به ارادۀ متکلم نیست از لفظ، مربوط به آن چیزی هست که عرف از لفظ می‌فهمد ولو متکلم اراده نکرده باشد که این لفظ را دال بر آن معنا قرار بدهند، حالا صرفنظر از اینکه این تفسیر ما از القای خصوصیت و تنقیح مناط درست باشد یا غلط باشد ما دو تا پدیده داریم، گاهی اوقات متکلم یک لفظی را به کار می‌برد از باب مثال و معنای عامی را می‌خواهم تفهیم کند. گاهی اوقات متکلم نمی‌خواهد یک معنای عامی را تفهیم کند ولی عرف متعارف از لفظ او پی به مراد او می‌برند و اینکه مراد او یک معنای عامی هست. این را انشاء الله جلسۀ بعد در موردش توضیح می‌دهم، اینها نکاتش فرق دارد، بحث‌هایش فرق دارد، اصلا نحوۀ اعتبار حجیتش فرق دارد، اینهایش تفاوت دارد. حالا صرفنظر از اینکه اسمش و القای خصوصیت یا تنقیح مناط بگذاریم، چون یک بحث این هست که قوم القای خصوصیت را کجا به کار می‌برند، تنقیح مناط را کجا به کار می‌برند، آن نیازمند یک بحث تتبعی هست که، ولی ما به هر حال دو تا پدیده داریم، این دو تا پدیده اینها در این بحث‌های ما باید از هم تفکیک بشوند، من این پدیده‌های مختلف را اینجا هی می‌خواهم تفکیک کنم، چون اینها دخالت دارد در فهم ما از کیفیت شکل‌گیری دلالت‌های لفظیه، به خصوص در مورد انصراف برای اینکه حقیقت انصراف را ما بفهمیم انصراف را با مشابهاتش باید مقایسه کنیم تا حقیقت انصراف روشن بشود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد